

مقدمه‌یی بر چگونگی ظهور افغانستان معاصر

شاید بعضی هاز سرسپه‌انگاری ویا ازسر نا آگاهی، تصور کنند که کشور ما، افغانستان عزیز، خودبخود وبدون جانفشانی و ازخودگذریهای فراوان فرزنداناش شکل گرفته، و در چار چوبه مرزهای موجود قرار گرفته است. اما دقت در تاریخ این کشور و تاریخ کشور های همجوار ثابت میکند که مردمان ساکن در این محدوده جغرافیائی، ده ها و صدها بار به علل و سبب های گوناگون دست از جان شسته و برضدستم و استبداد بیگانه گان به پا خاسته اند، قربانی داده و قربانی گرفته اند تا سرانجام به این پیروزی بزرگ نایل شده اند که حاکم بر سر نوشت خویش باشند و از خود کشوری داشته باشند تا دیگر هیچ بیگانه ای بر آنها ستم رواندارد و محصول دسترنج شان را به نام حواله ویرات و دیگر عوارض مالیاتی از جیب شان خالی نکنند و بر عرض و ناموس و هستی شان بی حرمتی و توهین صورت نگیرد. برای درک بهتر این مسئله نگاهی می افکنیم به تاریخ منطقه و حوادث خونبار کشور را در قرون ۱۳ تا ۱۸ میلادی از نظر می گذرانیم.

پس از سقوط دولت غوری افغانستان توسط دولت خوارزمشاهیان در ۶۱۰ هـ ق = ۱۲۱۴ میلادی، افغانستان دیگر فاقدمرکزیت اداری و سیاسی گردید و پنج سال بعد باطوفان هستی بر انداز چنگیز خان مغول همه دار و ندار خود را از دست داد.

خشم هستی سوز و ویرانگر چنگیز خان و کشتار بی رحمانه مغولان در سر زمین های آسیای میانه، افغانستان و ایران، بین النهرین (دیار بکر و عراق عرب) و بخش شرقی آسیای صغیر (روم)، آذربایجان شمالی و جنوبی و ارمنستان و گرجستان و پادشاهی یونانی و گرجی طرابزون و ارمنستان و متصرفات صلیبیون در سوریه و جزیره قبرس و بالاخره سلطنت سلجوقیان روم در آسیای صغیر (ترکیه) بدبختی و مصایب فراوان برای توده های مردم کشور های فوق الذکر در برداشت. (۱) جوینی هجوم چنگیزیان را در چهار کلمه خلاصه میکند: **"آمدند و کتند و سوختند و بردند."** (جهانگشای جوینی، ص ۷۲، ج ۱) سرداران چنگیزی همه ساکنان شهرها را بدون استثنا از دم تیغ میگذرانند.

پطروشفسکی، محقق شوروی در مورد قتل های دسته جمعی مغولان در سرزمین های مفتوحه می نویسد: « مغولان، ساکنان را که قبلاً خلع سلاح کرده و به صحرا رانده بودند و مرعوب و روحیه باخته بودند، میان سپاهیان تقسیم میکردند. هر سپاهی افرادی را که سهم وی شده بود، بزانو می نشاند و سپس با شمشیر و قداره (ساطور) سرهای ایشان را از تن جدا میکرد، بعد منشیان اسیر را و دام میکردند تا تعداد سر های بریده را شمار کنند. بگفته جوینی، پس از کشتار عمومی مرو در سال (۶۱۸ ق = ۱۲۲۱ م) شمارش کشته گان (توسط منشیان اسیر) ۱۳ روز به طول انجامید. (۲)

گاهی که عده محکومین کشتار دسته جمعی بسیار زیاد بود، سرداران چنگیزی، بردگان اسیر خویش را مجبور میکردند به اتفاق سپاهیان در قتل محکومین شرکت کنند. فاتحان ضمناً علی الرسم اقداماتی بعمل می آوردند که هیچ کس بر حسب تصادف، جان بدر نبرد. مثلاً پس از اطفای ناپره عصیان مردم هرات به رهبری ملک مبارزالدین اسفزاری و اشغال مجدد آن شهر توسط مغولان در پایان سال ۶۱۹ ق = ۱۲۲۲ م قتل عامی صورت گرفت و در طی آن کشتار گویا یک میلیون و ششصد هزار نفر از ساکنان شهر و دهکده های پیرامون آن به قتل رسیدند و ایلچکدای نویان، سردار مغول هنگام خروج از شهر، گروهی از سپاهیان را در مسجد جامع شهر باقی گذاشت که کمین کنند. آنگاه مؤذنی اسیر را مجبور کرد که بر مناره مسجد رفته و آذان بگوید. عده کمی از ساکنان که در مخفیگاه ها و سردابها و کاریز ها پنهان شده و زنده مانده بودند به محض شنیدن بانگ مؤذن پنداشتند که مغولان رفته اند و به طرف مسجد جامع شهر شتافتند و در آنجا مرگ چشم براه ایشان بود. پس از آن کشتار فقط ۴۰ نفر مرد از صنوف مختلف اجتماع در هرات جان بدر برده و زنده ماندند. (۳)

فاتحان مغولی میکوشیدند تا بابه کار بستن این شیوه های کشتار، نه تنها امکانات مقاومت و ایستادگی مردم را از پیش پای خود بردارند، بلکه میخواستند وحشتی در عموم مردم ایجاد کنند تا اراده مقاومت در مردم بکلی نابود و معدوم گردد، لذا نتیجه هجوم لشکریان مغول بر سرزمین های افغانستان، ایران و ماوراء النهر و غیره جاهها، تقلیل شدید نفوس و مردم زحمتکش بوده که خود بر اثر قتل عام اهالی و یا به اسارت بردن ایشان و فرار باقی مانده مردم، و خالی از سکنه شدن نواحی پر جمعیت سابق کشور های مفتوحه، بخصوص خراسان که در دره ها و نواحی حاصلخیز آن کوچکترین قطعه زمین غیر مسکون و لم یزرع وجود نداشت، پدید آمده بود. منابع این عهد از «قتل عام» اهالی که به امر سرداران چنگیز در بسیاری از شهر ها و حومه بلاد صورت گرفته، ارقامی از کشته گان ذکر میکنند که شگفتی انگیز است. مثلاً طبق روایت سیفی به هنگام تصرف نیشاپور توسط مغولان (۶۱۷ ق = ۱۲۲۰ م)

گویا (۷۰۰ ر ۷۴۷) نفر را سر بریدند (۴) و بقول «وصاف» جز چند نفر اهل حرفت باقی همه را بکشند ، حتی حیوانات را هم نابود کردند . و پس از تسخیر مرو در سال (۶۱۸ ق = ۱۲۲۱ م) به گفته ابن الاثیر در حدود هفتصد هزار نفر به قتل رسیدند (۵) و بقول جوینی و وصاف ، حتی این رقم به یک میلیون و سیصد هزار نفر بالغ میگردد (۶) تعداد مقتولان بغداد را به هنگام تسخیر آن شهر از طرف نواسه چنگیز هلاکو خان (۶۵۷ ق = ۱۲۵۸ م) حمدالله مستوفی به هشتصد هزار نفر تخمین میزند. (۷)

بنابر روایتی در قرن ۱۳ میلادی ، در شهر بلخ دوصد هزار نفر زندگی میکردند . در سال (۶۱۷ = ۱۲۲۰ م) همه آنان را به امر چنگیز خان تا نفر آخر از دم تیغ گذراندند (۸) بنابر تاریخ وصاف ، چنگیز بجرم قتل یکی از پسران چغتای (موتوجین) در بامیان ، فرمان داد هیچ زنده سری را در آنجا باقی نگذارند ، حتی جنین در شکم مادران زنده نگذاشتند و چار پایان را هم بکشند (۹) و سپس نوبت به غزنه رسید . ارقام مذکور در منابع موجود مربوط به شهر های بزرگ می باشد . همین منابع در مورد مقتولین شهر های متوسط تعداد کشتگان را به نسبت کمتر ذکر میکنند . مثلاً پس از کشتار ناحیه بیهق خراسان (شهر عمده آن سبزوار است) در سال ۶۱۷ ق = ۱۲۲۰ م) هفتاد هزار کشته بر شمرند . (۱۰) بگفته «جان- چون» سیاح عهد چنگیز خان ، شهر سمر قند قبل از حمله مغولان یکصد هزار نفر نفوس داشت که همگی از دم تیغ مغولان گذشتانده شدند . (۱۱)

گرچه ما نمیتوانیم همه این ارقام را کاملاً قابل اعتماد بدانیم ، معهذاً نباید پنداشت که صرفاً مولود تخیل بوده و باید مردود شان پنداشت عده نفوس شاید کمتر از ارقامی بوده باشد که در منابع آمده است ولی حقایق مربوط به نفس موضوع یعنی جمعیت و ویرانی جمعی و یا تقریباً همه نفوس شهر های پر جمعیت و ویرانی نواحی به طور در بست ، که در منابع گوناگون ذکر شده مورد تردید نمی تواند باشد . زیرا این حقیقت که بعد از وقایع مذکور برخی از شهر های بزرگ ، مثلاً بلخ و بامیان و ری تا مدت ها احیا نشدند و قرن ها ویران و غیر مسکون باقی ماندند ، قابل انکار نمی باشد . (۱۲)

یکی دیگر از نتایج سوء تسخیر سرزمین های مفتوحه از جمله افغانستان و ایران و نقاط مجاور آن توسط لشکریان چنگیز خان ، همانا انحطاط و سقوط شبکه آبیاری بوده است . خراسان قرون وسطی ، سرزمین وسیعی بود دارای زراعت انکشاف یافته و آبیاری مصنوعی و شبکه پهناور آبیاری روی زمین و جوی ها و نهر ها و جویبار های منشعب از رود خانه های بزرگ و تحت زمین (چاه ، کاریز یا قنات) حاصل بخشی مزارع و باغ های کشور ، مربوط به نگهداری و تنقیه و لایروبی کاریز ها و شبکه مزبور بوده است . در برخی از نواحی افغانستان تقریباً سه ماه از وقت روستائیان در سال صرف کارپر زحمت تنقیه و احیاء و کشیدن جوی ها و قنات و کاریز ها میگشته . بدین سبب تنها تخریب مستقیم سدها و دیگر تاسیسات آبیاری در امر آبیاری و وضع عمومی کشاورزی کشور تاثیر مرگباری نداشته ، بلکه ویرانی کشور و خالی شدن سکنه برخی از نواحی آن و تقلیل جمعیت و عدم تکافوی کارگر عمران زمین نیز از این رهگذر موثر بوده است .

این دو عامل یعنی تقلیل شدید جمعیت و بالنتیجه عدم کفایت عده کشاورزان و کارکنان در روستا ها و همچنین خرابی و ویرانی تا سبب آبیاری به خودی خود موجب سقوط شدید زراعت میگشته است . به این دو عامل باید عدم تکافوی حیوان کاری (برای امور زراعت) و بذر را اضافه کنیم پس از احیای هرات معلوم شد که در آن ولایت حیوان کاری به هیچ وجه یافت نمی شود و اهالی بالضرور خود را به گاو آهن می بستند و ناچار عده بی را برای بدست آوردن گاو ان قلبه به نقاط دور دست گسیل میداشتند .

یک عامل مهم دیگر که موجب وقفه و انحطاط کشاورزی گشت ، همانا سیاست مالیاتی ای بود که نخست بوسیله اولین جا نشینان خان بزرگ و بعد از ایشان توسط ایلخانان اولس هلاکوئی اعمال میشد . و یکی از بیرحمانه ترین روش های بهره کشی فیودالی بود که روستائیان را فقیر و احیای کشاورزی را لطمه میزد .

انحطاط اقتصادی و اجتماعی پس از غلبه مغول :

عواقب وخیم و مصیبت بار غلبه لشکریان چنگیز خان و جانشینانش و روش حکومت فاتحان ، آنچنان سبب سقوط اقتصادی سرزمین های مفتوحه و منجمله خراسان به معنی وسیع کلمه گشت که تا قرنهای بعد هم نتوانست رونق پارینه را باز یابد . قبلاً تذکر رفت که ویرانی ها ، حتی در طی نخستین هجوم لشکریان چنگیزی تا چه حد پر دامنه و عظیم بوده است . و در اثر آن شبکه های آبیاری کاملاً خراب شدند . عده نفوس سخت تقلیل یافت و حیوانات کاری از میان رفتند و قحطی و امراض همه جاگیر ، بروز کرد و این عوامل در وضع کشاورزی منعکس گردید و خراسان چنانکه منابع نشان میدهند ، بیشتر و زودتر از دیگر نواحی زیان دید . بگفته جوینی ، تولوی خان در ظرف دوسه ماه نواحی و اطراف و اکناف خراسان را ویران و از سکنه خالی و مانند کف دست صاف کرد . (۱۳)

سیفی هروی در کتاب خویش (تاریخنامه هرات) خاطرات سالخوردگان را در باره ویرانی وحشت انگیزی که در سراسر خراسان پس از هجوم مغول در سال های (۶۱۷ - ۶۱۹ ق = ۱۲۲۰ - ۱۲۲۲ م) به بار آمده بود ، نقل میکند . سالخوردگان به عنوان شهود عینی به مؤلف اظهار داشته بودند که در ناحیه هرات نه مردم باقی مانده بود و نه گندم و

نه آذوقه و نه پوشاک . (۱۴) مؤلف باز همانجا چنین میگوید : « از مولانا مرحوم خواجه ناصرالمثله والدین چشتی چنین شنودم که او گفت از حدود بلخ تا دامغان یک سال پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه می خوردند ، چه چنگیزخانین جمله انبار ها را سوخته بودند . » (۱۵)

سیفی باز خبر میدهد که پس از کشتار عمومی سال ۶۱۹ هجری فقط مشتی از مردم که اتفاقاً جان سلامت برده بودند ، چهل مرد از طبقات مختلف بودند که در ویرانه مسجدی سکنی گزیده بودند . (۱۶) و در روستاهای حومه هرات هم عده نجات یافته گان بیش از صد نفر نبودند . (۱۷) مگر در « حایطی » که یکی از امرای مغول قریب هزار نفر از اسیران را مورد عفو قرار داده گرد آورده شرط نهاده بود که رعایای او باشند . (۱۸)

و چون بعد از چهار ده سال ، در سنه ۶۳۴ هجری = ۱۲۳۶ میلادی ، خان بزرگ (اوکتای قا آن) فرمود تا هرات را احیاء کنند و عده بی از اسیران (هزار نفر پیشه ور و نساج) را که بعد از نخستین بار تسخیر هرات در (۶۱۸ ق = ۱۲۲۱ م) از آن شهر کوچانده بودند باز گردانند ، دیدند که در پیرامون ویرانه های شهر تقریباً نه روستائی باقی مانده و نه حیوان کاری برای زراعت و «جوی ها انباشته شده است» . (۱۹) و بدین سبب نخستین ساکنان هرات احیاء شده ناچار خود بجای گاو ، گاو آهن و خیش میکشیدند . قرار براین شده بود که هر مرد ساکن هرات ، سه من گندم (هر من هرات مساوی به ۷۰۰ ر ۳ کیلو گرام) در پنجاه «کوتک خاک» بکارد و از برکه و حوض آبش دهد . (۲۰) و به امر قستای شحنه جدید مغول : « هنگام زرع از وضع و شریف ، دو - دو جوغ میکشیدند و دیگری میعاد راست میداشت و بدین نوع زمین را شدیدار میکردند و تخم می پاشیدند و پنبه میکاشتند و چون ارتفاع انتفاع گرفتند و پنبه برداشتند ، بیست مرد تناور را که در سرعت سیران بر طیران طیور مبادرت گرفتندی هریک را با پشتواره بیست من پنبه به افغانستان (۲۱) فرستادند تا از آنجا دراز دنبال (گاو) و ادوات دهفتت آوردند . » (۲۲)

وادی هریرود و جلگه هرات که یکی از نواحی پر جمعیت و حاصلخیز افغانستان بود ، تخریب سراسری آن ولایت یک عمل استثنائی نبوده ، بلکه واحه مرو نیز با چنین مصیبتی از دست مغولان روبرو بود . بنابراین جویی ، در شهر طوس حتی پنجاه خانه مسکون باقی نمانده و ساکنان آن خانه ها هم به بیغوله ها پناهنده شده بودند . (۲۳)

مغولها نه تنها به کشتن مردم بی دفاع اکتفا نمیکردند ، بلکه شبکه های آبیاری را نیز هر جا که میدیدند ، خراب میکردند . سیستان نیز که از زمان های قدیم دارای شبکه های منظم بند و انهار بود ، و رودخانه بزرگ هیرمند عامل مهم سرسبزی آن بحساب میرود ، توسط مغولان اکثریت بند ها و انهار آن خراب گردید و در نتیجه سرازیر شدن سیلاب مدتش بهاری هیرمند در سال ۶۴۱ ق = ۱۲۴۳ م « قریب ۳۰۰ آدمی از مرد و زن و بسیار چار پای هلاک گشتند و اغلب غله سیستان را آب برد ، در روز آدینه نوزدهم ماه شوال در سال ۶۴۱ ق » (۲۴) بطوریکه از نوشته های سیاحان بر می آید ، بلخ پس از کشتار سال ۶۱۷ ق = ۱۲۲۰ م دیگر تا مدتها بعد جان نگرفت . و در نیمه اول قرن هشتم هجری (نیمه اول قرن چهاردهم میلادی) نیز ویران بوده است .

ابن بطوطه چند دهه بعد تر (۷۲۶ ق = ۱۳۲۵ م) از راه ترمذ به بلخ سواره عبور کرد و آنجا را همچنان ویران و غیر مسکون یافت . وی در این مورد میگوید : « رودخانه جیحون را گذشته بسوی بلاد خراسان حرکت کردیم ، یک روز و نیم در بیابان شن زاری راه رفتیم تا به بلخ رسیدیم . بلخ بکلی ویران شده بود ، لیکن منظره شهر چنان می نمود که گوئی هنوز آبادان است . چه بناهای اصلی کاملاً مستحکم بوده اند . و این شهر بسیار وسیع و پر جمعیت بوده و آثار مساجد و مدارس آن تا کنون هم پا بر جای است . نقوش پایه های عمارات غالباً لاجورد میباشد . میگویند لاجورد مال خراسان است از کوهستان بدخش (بدخشان) بدست می آید و یاقوت بدخشی هم از همان جا بدست می آید و عوام آنرا «بلخش» (بدخشی) تلفظ میکنند . بلخ را چنگیزخان خراب کرد . چنگیز تقریباً یک سوم مسجد شهر را به طمع گنجینه بی که میگویند زیر یکی از ستونهای این مسجد نهفته بود ، ویران کرد و مسجد از بهترین و وسیع ترین مساجد دنیا بوده و اگر چه با مسجد رباط الفتح المغرب از حیث بزرگی ستونها شباهت دارد ، ولی مسجد بلخ زیباتر از آن است . » (۲۵)

ابن بطوطه پس از مشاهده خرابی های مغول در بلخ رهسپار دیار هرات میگردد . او میگوید : پس از هفت روز راه پیمائی در جبال « غرجستان » به شهر هرات رسیدیم . در بین راه قرای سرسبز و آب های جاری وجود داشت . « شهر هرات یکی از بزرگترین شهر های آباد خراسان است . شهر های خراسان چهار است ، دوتا ویران ، دوتا آبادان . دوتای آبادان عبارت است از هرات و نیشاپور و دوتای ویران عبارت است از بلخ و مرو . هرات شهری بزرگ و دارای ابنیه بسیار است . مردم این شهر متقی و متدین و پاک دامن و حنفی مذهب میباشند و شهر هرات از هرگونه فسق و فساد مبرا است . » (۲۶)

برائرسقوط عمومی زراعت که در پایان قرن سیزدهم به سبب سیاست مالیاتی مغولان شدت یافته بود ، شهرها از بازار طبیعی (که حومه و پیرامون شهر را تشکیل میداد) محروم شدند . مقامات مغولی مالیات عمده ای که از شهرها ماخوذ میشد و یکی از عواید اصلی خزانه دولت را تشکیل میداد ، « تمغا » بود . تمغا از کارگاه صنعتی و بازرگانی ، اعم از تجار عمده فروش یا خرده فروش و حتی خریدو فروش آذوقه و هیزم که روستائیان اطراف به بازار های شهر می آوردند ، همچنین از انواع مصنوعات شهری اخذ میشد .

برای انتقال کالا از نقطه بی به نقطه دیگر حقوق گمرکی یا باج گرفته می‌شد، تمام سنگینی بار مالیاتها بر دوش صنعتکاران بود. تجار بزرگ عمده فروش یا «اورتاقان» که در سایه حمایت ایلخانان قرار داشتند، از تسهیلات بزرگ مالیاتی برخوردار بودند. گذشته از این صنعت گران بخشی از مصنوعات خویش را به خزانه و یا فیودال‌ها می‌پرداختند و کار اجباری گوناگون را نیز انجام میدادند و در ساختمان ابنیه عمومی و تزئین شهر در موقع ورود ایلخانان و شاهزادگان و غیره شرکت می‌جستند. (۲۷)

ظاهراً سیستم مالیاتی مغول که مؤقلاً (برای ربع اول قرن ۱۴ م) با اصلاحات غازان خان اندکی دست تعدی و جورحکام و مامورین مالیات را از گریبان کشاورزان و رعایا سست کرده بود و بعد از ربع اول قرن چهاردهم دوباره بزمان قبل از اصلاحات برگشت، در دوره تیمور نیز ادامه یافت.

امیر تیمور حکومت خود را دنباله حکومت چنگیزی میدانست و میکوشید که راه و رسم او را در اداره ممالک تابعه بکار ببرد و به همین مناسبت قسمتی از یاسای چنگیزی را با اصول تعلیمات اسلامی تلفیق کرد و قواعدی که «تزوک تیموری» نام دارد، ترتیب داد و بر طبق آن عمل میکرد.

در این دوره بار مالیات‌های گوناگون مستقیم و غیر مستقیم باز هم پشت دهقانان و مردم زحمت کش را خم میکرد. و مالیات‌های جدید علاوه بر مالیات‌های عهد مغول از قبیل مالیات فوق العاده و عوارض میراب و محتسب و منشی و غیره اخذ میشد. علاوه بر آن کشاورزان مکلف به انجام خدمات اجباری بیگار نیز بودند. با آنکه تیمور و پسرش شاهرخ در اخذ مالیات رعایت حال رعایا را مورد توجه قرار میدادند، ولی در عمل محصلین مالیات آزادی کامل در کار وصول مالیات داشتند و هرچه میخواستند، میکردند. (۲۸)

تیمور خود پس از فتح هر شهری، خراج سنگینی بر اهالی وضع می‌نمود، چنانکه در تبریز و سیستان و اصفهان چون مامورین مالیات وحشیانه به جمع آوری آن پرداختند، مردم شهر بشورش دست زدند و عده بی از مامورین وصول مالیات را کشتند. در نتیجه تیمور خشمگین شد و دستور قتل عام مردم شهر را صادر کرد. (۲۹)

طبعاً میزان خراجی که تیمور بر اهالی هر شهری پس از فتح آن تعیین میکرد، بستگی به میزان مقاومت مردم در برابر هجوم تیمور داشت، زیرا مقاومت سر سخنانه مردم دلیل اقتصاد نیرومند مردم یک ناحیه بود و برای آنکه مردم را دلیل و منقاد خود ساخته باشد، خراج کم‌رشدگی بر اهالی می‌گذاشت و در صورتی که از پرداخت آن سر باز میزدند، امر قتل‌شان را میداد. واضح است که در سبزوار هرات و زرنج مرکز سیستان و حصار طاق، تیمور با چنین مقاومت‌های سر سخنانه روبرو شد و همین مقاومت مردم سبب غضب بیشتر تیمور میگردد، چنانکه در سیستان امر کرد تا بند‌های آب و منجمله بند معروف رستم بر رودخانه هیرمند را که سبب آن همه آبادی و عمران و سر سزی سیستان بود، خراب کنند. سپس دستور داد تا مردم زرنج قتل عام شوند. لشکریان تیمور سه روز تمام مردم شهر را قتل عام کردند. (۳۰) تیمور در زرنج از جمعه هزاران انسان کله مناری ساخت و دو هزار انسان دیگر را زنده در دیواری جای داد. (۳۱)

بقول غبارگرچه حملات تیمور بخصوص در افغانستان، مقدمتاً سبب ویرانی شهرهای تازه جان گرفته کشور از قبیل: حصار هندوان بلخ، شهر پوشنگ و برج و باره هرات و طوس و سبزوار (اسفزار) و هم معمورترین قسمت غربی کشور یعنی حوزه هیرمند (سیستان) گردید، و همچنان مردان بسیاری در پوشنگ و سیستان و طوس کشته شدند و کله منارهای بر پا گردید، معهداً تسلط تیمور در افغانستان، به شکل فیودالیزم متمرکز کمک کرد و لو که مرکز این نظام در سمرقند قرار داشت.

حوزه هیرمند و سیستان که در زمان تیمور شبکه آبیاری منظم آن بشدت صدمه دیده و بند معروف رستم بر هیرمند تخریب شده بود، در عهد شاهرخ نیز تخریب شبکه آبیاری آن سرزمین تجدید شد و دیگر احیاء نگردید و رونق پارینه حتی رونق عهد مغول را نیز باز نیافت و خراب و خراب تر شده رفت. (۳۲) و در هرج و مرج دوران اخیر صفویه کاملاً ویران و از عمران افتاد و به ویرانه موحشی تبدیل شد.

با توجه به آنچه گفته آمدیم میتوان دریافت که هجوم‌های ادواری اقوام و قبایل عقبمانده بر سیر تکامل تاریخی جامعه ما چقدر تاثیر مرگباری داشته و برای مدتهای طولانی رونق کشاورزی و شهرنشینی را با انحطاط و گسست روبرو ساخته است. شکی نیست که اگر چنین هجوم‌های ویرانگرانه بر خراسان زمین به وقوع نمی‌پیوست، تجارت مانند شهرهای اروپا در هرات و نیشاپور و بلخ و بخارا و سمرقند و غیره نقاط کشور های منطقه قوام میگرفت و بورژوازی تجاری به بورژوازی صنعتی تکامل میکرد.

بقول علی فطروس «فقدان ثبات سیاسی پایدار، دست بدست گشتن حکومتها و ویرانی شبکه‌های آبیاری و تولیدی توسط مهاجمان، باعث نوعی دلسردی و بی تفاوتی روستائیان و پیشه‌وران جهت سرمایه‌گذاری و ترمیم شبکه‌های تولیدی گشت. همچنان فقدان «امنیت» در جاده‌های تجاری برای حرکت آزاد کالاها و سرمایه‌ها و عدم مصونیت بازرگانان و استبداد خشن حکام و سلاطین وقت، باعث شد تا «مالکیت» - غالباً - در دست پادشاهان و سران نظامی باشد. این حملات و ویرانیها و فقدان یک ثبات اجتماعی - سیاسی پایدار، باعث گردید تا «سرمایه داری تجاری» در ایران هیچگاه به «سرمایه داری صنعتی» تکامل نیابد. بخاطر هجوم‌ها و حملات مختلف و گسست‌های متعدد

فرهنگی - اجتماعی ، ما مجبور شدیم ، هر بار از «صفر» آغاز کنیم ، بدون آگاهی از گذشته ، بدون چشم اندازی از آینده ...» (۳۳) **این خصوصیت بارز هجومهای ویرانگرانه قبایل صحرانورد در حق کشورما نیز صدق میکند.**

پس از مرگ تیمور افغانستان و بخش عمده ایران در قلمرو حاکمیت شاهرخ فرزند تیمور قرار گرفت و او جداً کمر به مرمت خرابیهای وارده بست و با تلاش پیگیر موفق شده تا حد زیادی خرابی های پدر را جبران کند. روی هم رفته افغانستان در قرن پانزدهم، با وجود خرابی بند رستم و بابر ماندن حوزه هیرمند، مرکز عمده تمدن و فرهنگ و اقتصاد در آسیای میانه بود و بجز سیستان در سایر حصص کشور زراعت و آبیاری و پیشه وری انکشاف چشمگیر داشت.

شهر هرات در قرن پانزدهم، در عهد فرمانروائی نیم قرنه شاهرخ و سپس در مدت ۳۷ سال سلطنت سلطان حسین بایقرا، در کمال رونق و شکوفائی فرهنگ و تمدن زیست. و «به یک مرکز بزرگ تجارتي و پیشه وری و فرهنگی مبدل گشت و گویا مروارید شهر های آسیای میانه و مرجع علما و هنر مندان گردید.» (۳۴)

ملکه گوهر شاد ، خانم شاهرخ و میرزا بایسنقر پسرش هردو در پرورش و تعمیم دانش و هنر و فرهنگ با شاهرخ با جدیت همکاری می نمودند و در مرمت خرابی های وارده بر کشور سعی میورزیدند. پس از مرگ شاهرخ در ۱۴۴۷، برای مدت ۲۰ سال شهزادگان تیموری که تعداد شان کم نبود ، کشور را دچار هرج و مرج نمودند ولی با قرار گرفتن سلطان حسین بایقرا بر اریکه قدرت در ۱۴۶۸ ، دوباره امنیت و ثبات سیاسی و رونق هنر و فرهنگ و ثروت به این شهر روی نمود.

سلطان حسین توانست مدت ۳۷ سال سلطنت خود را در افغانستان و ماوراءالنهر و قسمتی از ایران حفظ کند و در راه شکوفائی هنر و فرهنگ و احداث بناهای عام المنفعه خدمات ارزنده و فراموش نشدنی انجام دهد ، سر انجام او در هرات در سال ۱۵۰۶ میلادی در گذشت . همزمان بامرگ سلطان حسین بایقرا، وقایع و حوادثی که در داخل و خارج افغانستان اتفاق افتاد، متأسفانه همه بضرر کشور ما و به نفع قدرت های نو خاسته کشورهای همجوار تمام شده است.

به کلام دیگر بعد از مرگ سلطان حسین بایقرا (۱۵۰۶م=۹۱۲هق) کشور مرکزیت و قدرت اداری خود را از دست داد، زیرا جانشینان سلطان حسین (بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا) که از مادران جدا گانه و با هم در رقابت بودند، نتوانستند حاکمیت خود را در قلمرو تیموریان هرات حفظ کنند. این رقابتها تا بدانجا بالا گرفته بود که، سکه بنام هردو برادر زده میشد و مالیات بالمناصفه به هردو برادر تعلق میگرفت و خطبه بنام هردو برادر خوانده میشد و بدین حساب در یک اقلیم دو پادشاه و دو صدارت و دو وزارت تشکیل شد و هردو برادر در تلاش بودند تا از طریق بخشش و کشش سران نظامی و جلب فیودالان محلی برای خود اعتبار و پشتی بان کمائی کنند. در چنین وقتی دشمن خارجی (دولت شیبانی ازبک) دوبار از آنسوی آمو دریا بنای تهاجم نهاد و شهرهای بلخ و مروچاق را در نوردید.

در بُعد خارجی در سال ۱۵۰۰م=۹۰۶هق دولت شیبانی در ماوراءالنهر و در ۱۵۰۲=۹۰۸هق دولت صفوی در ایران ظهور کرده بودند و در ۱۵۲۵ م = ۹۳۲هق دولت بآبری(مغول) در هندوستان تاسیس شد. این دولت های جدید الظهور از شمال و غرب و شرق افغانستان دست تجاوز دراز کردند و بالاخره کشور را به سه قسمت شمالی و غربی و شرقی تقسیم نمودند. بدین معنی که دولت صفوی ایران در سال ۹۱۶هق=۱۵۱۰ بر ولایت هرات و سیستان و در سال های ۱۵۲۰ و ۱۵۴۴ و ۱۶۲۱ و ۱۶۴۲ و بطور قطع در ۱۰۵۸هق=۱۶۴۸ میلادی بر قندهار دست یافت .

دولت بآبری هند در سال ۱۵۰۳ بر کابل و در ۱۵۰۵ بر غزنی و در سال ۱۵۰۸ ننگرهار و سپس بدخشان را از زیر راعی گرفت و در سال ۱۵۲۰ قندهار را از محاصره سام میرزای صفوی والی هرات نجات داده متصرف شد. دولت شیبانی ازبک هم پس از آنکه در سال ۱۵۰۰ میلادی آخرین بقایای تیمور را در سمرقند از پای در آورد و دولت خود را بجای دولت کورگانی ماوراءالنهر اساس گذاشت ، در سال ۱۵۰۶ از آمو گذشت و بلخ را متصرف شد و هرات را تهدید کرد. یک سال بعد (۱۵۰۷) محمدخان شیبانی (یا شیبک خان) با اردوی مجهزی از آمو گذشت و مقاومت شهزادگان تیموری را در مرغاب در هم کوفته هرات را متصرف شد. (۳۵)

بدینسان تسلط صفویان از سال ۱۵۱۰ تا ۱۷۱۶ بر هرات و تا ۱۷۲۲ بر سیستان و از ۱۶۴۸ تا ۱۷۰۹ بر قندهار و همچنان تسلط مغولهای هند بر ولایات شرقی و شمالی کشور از ۱۵۰۳ تا ۱۷۴۷ تقریباً دونیم قرن بطول کشید.

بقول غبار، در طول دونیم قرن سلطه اجانب بر افغانستان (به استثنای برخی از پادشاهان مغولی هند) هیچ شهر و قصبه و یا نهر و بند آبی برای عمران کشور اعمار نگردید و آنچه هم از گذشته باقی مانده بود، بتدریج روی به تنزل و انحطاط نهاد، زیرا حکام و عمال خارجی ، مراکز معمر و مشهوری چون: دهلی و اصفهان و بخارا در خارج افغانستان داشتند و احتیاجی برای انکشاف اقتصادی و فرهنگی این مملکت احساس نمی کردند. وظیفه آنها در اینجا فقط تأمین فرمانبرداری مردم از اشغالگران و جمع آوری مالیاتها و سرکوب کردن هرگونه شورش و قیام آزادی خواهی بود.

از جمله قوای سه گانه اشغالگر در افغانستان، اداره دولت ازبکی نسبتاً ساده تر و کم خرج تر بود. فرمانفرمای کل باسپاهی در بلخ مقیم بود و حکام او در علاقه های شمال کشور از مردم، مالیات میگرفتند و هم در ادای باج و اطاعت بدولت ماوراءالنهر غالباً به نامی اکتفا میکردند. تشکیلات نظامی و قضائی و امور مالی شان ساده و کاغذ بازی و

دفترداری کم و ابتدائی بود. اجراءات امور و احکام حقوقی و غیره بیشتر شفاهی و وابسته به دولب شاه و عمال بزرگ بود. مامورین حکومتی معاشی نداشتند و به حساب مردم زندگی میکردند. مالیات هم طور دلخواه حکام از مردم گرفته میشد.

فرق فاحش بین استیلای دولت ازبک با استیلای دولت های هند و ایران در افغانستان این بود که ازبک ها دل به افغانستان بستند و بتدریج از حالت استیلائی بشکل مهاجرت و اقامت دائمی در افغانستان در آمدند. لهذا با مردمان محلی آمیزش و اختلاط نمودند و بالاخره از ماوراءالنهر منفک شده و جزء ملت افغانستان قرار گرفتند، در حالی که دولت های ایران و هند حصص متصرفه خود را در افغانستان با قوت نظامی از فاصله دور اداره میکردند.

و اما دولت ایران که تا دوگوش در بیروکراسی اداری و تعصب مذهبی غرق بود، برای تأمین ولایات متصرفه در افغانستان بر قشون قزلباش خود اتکاء داشت. این دولت تخمیناً ۲۰ هزار سپاه درهرات و ۲۰ هزار سپاه در شهر قندهار متمرکز ساخته بود. مصارف این همه قشونها بر دوش مردم تحت تسلط صفویه بود. حکام و افسران دولت صفوی بواسطه رفتار خشونت بار همراه با تعصب و استبداد مذهبی خود نسبت به مردم افغانستان زود تر و بیشتر از دولت ماوراءالنهر طرف کینه و تنفر مردم قرار گرفتند. (۳۶)

در دوره حاکمیت صفوی، مذهب «تشیع» به حیث مذهب رسمی دولت با شدیدترین استبداد سیاسی و مذهبی و قتل عام های گسترده همراه بود. گروه های قومی و مذهبی غیر شیعی مورد توهین و آزار و حتی کشتار دسته جمعی قرار میگرفتند و با اعمال قتل و شکنجه و خشونت و مصادره دارائی و ادار ساخته میشدند تا از مذهب خود برگردند و به مذهب شیعه بگرایند.

ارنولد توینبی، نام آورترین مورخ انگلیسی میگوید: «شاه اسماعیل بر اثر اتخاذ سیاست افراطی دشمنی با تسنن و از بین بردن مشایخ و بزرگان متصوف، بین دو منطقه بزرگ نفوذ تمدن ایرانی افتراق انداخت و برای مدت چهار قرن از زمان سلطان سلیم تا دوره اتاتورک نه تنها رابطه شرق و غرب را قطع کرد و پخش تمدن و فرهنگ ایرانی در جابجای غربی این سرزمین پهناور منقطع شد، بلکه ایران در منطقه شرقی نفوذ تمدن و فرهنگ خود نیز بمناسبت افراط در اختلاف شیعه و سنی از گسترش این نفوذ محروم ماند. بعلاوه بمناسب این سیاست، حکمت و فلسفه فدای شریعت و فحش و بحث بر آن شد و بدین ترتیب بود که فرهنگ و تمدن ایرانی بیکباره از رونق افتاد و دیگر آنرا باز نیافت.» (۳۷)

داکتر شفا دانشمند نامدار ایرانی مینگارد: «ترویج مذهب شیعه اثنی عشری به مثابه مذهب دولتی و بویژه لعن سه خلیفه نخستین، مناسبات ایران را در زمان صفویان با کشورهای (افغانستان) و خان نشین های آسیای میانه سخت تیره و خراب ساخت. از قرن دهم هجری بعد تضییقات تعصب آمیز شیعیان در ایران سبب افزایش نفرت و کینه در جهان تسنن نسبت بدانها گردید و این خود باعث شد که روابط فرهنگی ایران با آسیای میانه و دیگر سرزمینهای سنی نشین قطع شود و انعکاس نامساعدی در زندگی فکری و فرهنگی کشور داشته باشد. دکتر شفا علاوه میکند که: یکی از ملایان دربار شاه اسماعیل در کتاب خود نوشت: «ثواب قتل یک سنی مقابل ثواب قتل پنج کافر حربی است. نکاح با سنی مجاز نیست. خون شان هدر و مال شان حلال است، و واجب است که شکم زنان حامله آنها را شگافته بچه های ذکور شان را نیز به نیزه زنند. خرید و فروش سنیان نیز حلال است، زیرا که خارج از حریت اسلامی اند. فقیهان سنی نیز برای نخستین بار در تاریخ اسلام برده ساختن و فروختن شیعیان و حتی سادات را در بازارهای برده فروشان جایز شمردند.» (۳۸)

بقول یکی از دگراندیشان ایرانی، «دوران صفوی نه تنها در مدت کوتاهی، اکثریت سنی را با کشتار دهشتناک به اقلیتی ناچیز بدل ساخت، بلکه ایران دیگر شوره زاری بود که در آن هیچ بزرگ اندیشی رویدن نمیتوانست.» (۳۹)

در عهد شاه سلطان حسین تعصبات مذهبی روحانیت شیعه چنان اوج گرفت که از آغاز قرن ۱۸ بعد در اکثریت ایالات تابع ایران اقلیتهای مذهبی دست به شورش و طغیان بزنند. معمولاً نارضایتی و عصیان در مردم به تدریج انباشته میگردد و هنگامیکه کاسه صبر آنان را کاملاً لبریز میکرد، به بهانه یک عمل بیرحمانه ای که از سوی ماموران حکومتی سر میزد، منفجر میشد و سبب شورش خودبخودی و خشن میگردد. چنانکه در سال ۱۶۹۹ بلوچان بر کرمان حمله نمودند، در سالهای ۱۷۰۱ و ۱۷۰۳ و ۱۷۰۹ مردم قندهار قیام کردند. و در سال ۱۷۱۲ لژیگان داغستان و ارمینان قفقاز بغاوت کردند. در سال ۱۷۱۵ گردان سنی دست به قیام بزرگی زدند. در سال ۱۷۱۶ ابدالیان هرات، و در همان سال مردم گرجستان شرقی نیز دست بشورش زدند. در سال ۱۷۲۱ لرها و در ۱۷۲۲ م عربهای مسقط سر به بغاوت برداشتند. در این سال در شیروان حمیت مذهبی اهل تسنن به غلیان آمد و برهبری حاجی داؤد مدرس بر شماخی کرسی شیروان حمله کردند و در آن حادثه چهار تا پنج هزار اهل تشیع را از دم تیغ گذشتاندند و به هواداری ترکیه عثمانی شعار دادند. در همین سال هادکرمان سید احمد خان نوه میرزا داود عصیان داشت، و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد مشهور به خرسوار یک تاز میدان بود. (۴۰)

خلاصه بی نظمی و از هم گسیختگی امور اداری، اختلافات و توطنه چینی در باریان یکی علیه دیگری، رشوه خواری و ستمباره گی حکام خود کام صفوی و عدم رعایت قوانین جاری در کشور، تعصبات مذهبی و محلی نسبت

به گروه های که مذهب شیعی نداشتند، عدم دادرسی به شکایات مردم، فشار مالیاتهای توان فرسا و اعمال فشار و شکنجه برای وصول مالیات های عقب افتاده، در عهد شاه سلطان حسین صفوی، در پهلوی ده ها کاستی دیگر، سبب، میشد تا افراد و شخصیت های مؤثر جامعه در فکر چاره کار خود بر آیند و به اندیشه استقلال ملی و محلی خود بیفتند و از شرایط مساعد، بهره برداری لازم را بنمایند.

در طول این دوره دونیم قرنه، مردم افغانستان چه در شرق و چه در غرب و چه در شمال و چه در جنوب کشور بارها برضد سلطه بیگانه دست به شورش زده اند و با قوتهای سرکوبگردولتی که به مراتب مجهز تر از مردم غیرنظامی بودند، درآویخته اند. چون این شورشها خود بخودی بود و هیچ برنامه عمل و تنوری راهنمای نداشت، بدین جهت در زیر لوای مذاهب و فرقه های گوناگون مذهبی قرار میگرفت. از آنجمله میتوان از جنبش مردم در شرق افغانستان به رهبری پیرروشان نام برد که از ۱۵۵۷ تا ۱۶۳۷ تقریباً ۸۰ سال به درازا کشید و در دنباله این جنبش میتوان از شورش خوشحال خان ختک و ایمل خان مومند و دریا خان ابریدی برضد دولت مغولی هند در سالهای ۱۶۶۷ تا ۱۶۷۲ نام گرفت تا آنجا که اورنگزیب مجبور شد خود شخصاً در جنگ برضد خوشحالخان ختک اشتراک کند و با وزنه شخصیت خود روحیه جنگی نیروهای دولتی را در مقابله باشورشیان بالا ببرد. پس از خاموشی شورش قبایل پشتون، دولت مغولی هند وادار گردید برای کنترل اوضاع نیروی های نظامی خود را در شهرهای پیشاور و ننگرهار و کابل برای سرکوب عاجل شورش های احتمالی طور آماده باش نگهدارد.

در طول همین دوره دونیم قرنه و در عهد همین شاه سلطان حسین صفوی بود که مردم قندهار بر رهبری میرویس خان هوتکی قیام کردند و قشون ۳۰ هزار نفری صفوی را در قندهار تا آخرین فرد از دم تیغ گشتاندند و آزادی خود را از دولت صفوی ایران اعلام نمودند.

در طول همین دوره دونیم قرنه و در عهد همین شاه سلطان حسین صفوی بود که مردم هرات به برهبری ابدالیان قیام کردند و استقلال محلی خود را از دولت صفوی ایران گرفتند (۱۷۱۶_ ۱۷۳۱).

در همین دوره دونیم قرنه و در عهد همین شاه سلطان حسین صفوی بود که ملک محمود سیستانی در تون خراسان برضد دولت صفوی ایران قیام کرد و تنها قشون سرکوبگردولتی را در همه نبردها مغلوب نمود، بلکه مشهد را تسخیر و پایتخت بعدی حاکمیت خود تعیین کرد و برسم کیانیان ۲۵ قرن قبل تاج بر سر نهاد و خود را شاه خراسان نامید (۱۷۲۲_ ۱۷۲۷).

در در طول همین دوره دونیم قرنه و در عهد همین شاه سلطان حسین صفوی بود که مردم قندهار بسرکردگی شاه محمود هوتکی تاقاب اصفهان پیش تاختند و تا آن دولت را سرنگون نکردند از پاننشستند (۱۷۲۲_ ۱۷۲۹).

در طول همین دوره دونیم قرنه و در عهد نادرشاه افشار بود که مردم بلخ و اندخوی و میمنه و غور و بادغیس و سیستان و قبایل پشتون در مصب رود کابل برضد حاکمیت استبدادی نادر افشار دست بشورش زدند و از قشونهای سرکوبگر دولتی قربانی گرفتند و خود نیز قربانی دادند. (۱۷۴۰_ ۱۷۴۶)

و سرانجام در پایان همین دوره دونیم قرنه بود که بازم از میان مردم قندهار زعیمی جوان، دراک و هوشیاری بنام احمدخان ابدالی سر بر آورد، و بر خرابه زار خراسان که از شش قرن قبل دیگر نام و حدود و ثغور خود را از دست داده بود، کشوری بنام افغانستان بنیاد گذاشت که مردم ما حاکم بر سر نوشت خود شدند و از بی هویتی نجات یافتند و صاحب نام و نشان و عزت از دست داده خود گردیدند. و اینک ۲۶۰ سال است که در صف ملل آزاد جهان قرار دارد و جایش در نقشه جهان چون مشت آهنینی مشخص است.

از آنجائی که تمام قیامها و مبارزات مردم افغانستان در طول دوصدسال (از نیمه قرن شانزدهم تا نیمه قرن هژدهم) ماهیت بیگانه ستیزی و ضد استبدادی داشته و عمدتاً بخاطر رهائی از ستم حاکمیت مغولی هند و فاشیزم مذهبی دولت صفوی ایران و سپس نجات از حاکمیت استبدادی نادر افشار بر اه افتاده بودند، لازم است در اینجا از شورشها و مقاومت های مردم افغانستان در برابر دولت مغولی هند و صفویان ایران و سپس برضد حاکمیت استبدادی نادرشاه افشار در افغانستان سخن بگوئیم تا سیر صعودی و نزولی این قیامها را در مراحل مختلف تاریخ استیلای دونیم قرنه کشور خوبتر نظاره کنیم.

لازم به تذکر است که یکی از قیامهای رهائی بخش، که سر مشق سایر قیامهای مردم ما شده است، قیام قندهار بر رهبری میرویس هوتکی است. مردم تحقیر شده و زجر دیده قندهار از اوایل قرن هژدهم در فکر نجات خود از دست فاشیزم مذهبی دولت ستمکار صفوی افتادند و هدفمندانه بر ضد آنهمه اجحاف و زورگوئی و بی کفایتی دولت صفوی به پا برخاستند و تا حصول آزادی کامل و رهائی خویش، دست از پیکار و جان گذری نگرفتند.

قیام قندهار در واقع نه تنها برای دیگران سر مشق و آموزنده بود، بلکه ارجحتر از جنبشها و شورشهای سایر نواحی ایران و افغانستان بود، زیرا قیام قندهار هدفمندانه بود. هدفش رهائی مردم از سلطه بیگانه بود و چون هدف قیام روشن و معین بود، سر انجام به پیروزی و موفقیت قیام کنندگان انجامید. در حالی که شورش های غیر هدفمند که اکثراً برای کاهش میزان مالیاتها و یا تعویض حکام و والیان مستبد صورت گرفته اند، تمام و یا قریب تمام آنها از طرف قدرتهای حاکمه وقت سرکوب و غرق در خون شده اند. مانند قیامهای بلخ و اندخوی و بادغیس و غور و

بدخشان و سیستان و قیامهای قبایل پشتون در مصب رود کابل بر ضد دولت کورگانی هند در قرون ۱۶ و ۱۷ و برضد نادر افشار در دهه پنجم قرن هژدهم میلادی که همگی از جانب قشون های کفیری غرق در خون شده اند.
شرح هریک از این رخدادها و مبارزات دوامدار مردم خود را در بحث های بعدی از نظر میگردانیم.

مآخذ و یادداشتها :

- ۱- پطروشفسکی ، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ، ج ۱ ، ص ۸۶ ، ص ۵۷
- ۲- پطروشفسکی ، همان ، ج ۱ ، ص ۵۸
- ۳- سیفی هروی (سیف بن محمد یعقوب الهروی) ، تاریخنامه هرات ، چاپ پروفیسور محمد زبیر صدیقی ، ۱۹۶۲ قمری ، کلکته ، ص ۰۸۱ سیفی علاوه میکند که اضافه بر کشتار عام مردم ، یکصد هزار دختر از هرات اسیر بردند
- ۴- سیفی ، تاریخنامه هرات ، ص ۶۳
- ۵- ابن اثیر ، الکامل ، ج ۱۲ ، ص ۲۵۷
- ۶- تحریر تاریخ و صاف ، ص ۳۲۴ ، تاریخ جهانگشای جوینی ، ج ۱ ، ص ۲۱۸ جوینی میگوید: شمار کشته گان ۱۳ روز را دربرگفت و اگر در هر روز پنجاه هزار کشته حساب شده باشد ، رقم مقتولین به ۰۰۰ ر ۶۵۰ نفر میرسد
- ۷- تاریخ گزیده از حمدالله مستوفی ، ص ۵۸۰ ،
- ۸- تحریر تاریخ و صاف ، ص ۳۱۹
- ۹- جوینی ، ج ۱ ، ص ۱۳۸
- ۱۰- و . و . بارتولد ، ترکستاننامه ، ج ۱ ، ص ۲۱۷
- ۱۱- ۱۲- پطروشفسکی ، همان اثر ، ص ۵۵ - ۵۷
- ۱۳- جوینی ، جهانگشا ، ج ۱ ، ص ۱۱۹
- ۱۴- سیفی هروی ، ص ۸۳ : (در این ولایت نه مردم است و نه گندم ، نه خورش و نه پوشش) ص ۱۵۲ .
- ۱۵- سیفی ، ص ۸۷
- ۱۶- سیفی ، ص ۸۳
- ۱۷- سیفی ، ص ۱۸۳
- ۱۸- سیفی ، ص ۱۸۲
- ۱۹- سیفی ، ص ۱۱۰
- ۲۰- در عهد سیفی (نیمه قرن هفتم هجری) افغانستان و افغان ، قبایل مسکون در سواحل رود هلمند تا کوه های سلیمان و بطرف جنوب شرق تا رود سند و اتک را میگفتند و منظور از افغانستان در اینجا ، اراضی هلمند و قندهار بوده است . (دیده شود : تاریخنامه هرات صفحات ۱۶۹ و ۱۸۶ ، الخ) سیفی در تاریخنامه خود بیش از ۳۵ بار نام افغانسان را بکار برده است .
- ۲۱- سیفی ، ص ۱۱۱
- ۲۲- جوینی ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ - ۱۳۲
- ۲۳- ربیعی پوشنگی ، در مورد همینگونه خرابکاری های مغول گفته :
- اگر کشت دیدند و گر باغ و کاخ
و گر رود و کاریز و هم بیخ و شاخ
همه سوختند و همی کند نیز
ز بیداد مانده نبود هیچ چیز
- ۲۴- تاریخ سیستان ، ص ۳۹۷ ، احیاء الملوک ، ص ۷۷
- ۲۵- ابن بطوطه ، سفرنامه ، ترجمه دکتر محمدعلی موحد طبع ۱۳۴۸ ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ج ۱ ، ص ۴۳۱
- ۲۶- ابن بطوطه ، سفرنامه ، ص ۴۳۳
- ۲۷- پطروشفسکی ، همان ، ج ۱ ، ص ۵۷ - ۵۸
- ۲۸- مرتضی راوندی ، تاریخ اجتماعی ایران ، ج ۲ ، ص ۱۹۵ ، ص ۱۹۹ ، بیست و پنج سده مالیات ، ص ۸۶
- ۲۹- شرف الدین علی یزدی ، ظفرنامه ، زیر عنوان سیستان دیده شود
- ۳۰- راوندی ، ج ۲ ، ص ۱۹۵
- ۳۱- تاریخ ایران ، ترجمه کشاورز ، ص ۴۳۵
- ۳۲- غبار ، ج ۱ ، ص ۲۶۷
- ۳۳- علی میرفطروس ، دیدگاه ها ، ص ۷۳

-
- ۳۴- تاریخ ایران ، نوشته گروهی از مورخین شوروی ، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۳۳
- ۳۵- حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان ، ص ۱۹۵- ۱۹۹، غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۸۲
- ۳۶- غبار ، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ ۱۳۴۶ کابل، ص ۲۰۴ - ۳۰۶
- ۳۷- دکتر شجاع الدین شفا، توضیح المسائل ، ص ۱۱۲
- ۳۸- پس از هزار و چهار صدسال، چاپ ۲۰۰۳، ص ۷۲۶
- ۳۹- دلارام مشهوری، رگ تاک، ص ۵۵
- ۴۰- لکهارت، انقراض سلسله صفویه، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۴۶، جی ، پی، تیت، سیستان ، ج ۱ ص ۱۵۲